

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همیشه در خیال من

برگزیده‌ی اشعار حسن معتقد

انتشار و تایپ اشعار این کتاب در فضای مجازی و چاپ در کتابهای گردآوری پیگرد قانونی دارد و شرعاً مورد رضایت مؤلف نمی‌باشد.

سرشناسه : معتقد، حسن، ۱۳۳۹
عنوان و نام پدیدآور : همیشه در خیال من / برگزیده‌ی اشعار حسن معتقد؛ ویراستار محسن رنجبر جوادى.
مشخصات نشر : اردبیل: فردوس مهر، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۲۳۸ ص. ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۱۳-۰۰-۵
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
Persian poetry -- ۲۰th century : موضوع
موضوع : غزل فارسی -- قرن ۱۴
Ghazals, Persian -- ۲۰th century : موضوع
رده بندی کنگره : ۸۳۶۱PIR
رده بندی دیویی : ۱/۶۲۸۸
شماره کتابشناسی ملی : ۸۴۲۳۲۴۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

« شناسنامه کتاب »

نام کتاب : همیشه در خیال من
مؤلف : حسن معتقد
لینک کانال تلگرام شاعر: t.me/elmeheshtehayhasan
ناشر : فردوس مهر
نوبت چاپ : اول
سال چاپ : ۱۴۰۰
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
حروفچینی و ویراستار : محسن رنجبر جوادى ۰۹۱۴۸۱۰۳۶۳۹
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۱۳-۰۰-۵
قیمت : ۶۰۰۰۰ تومان

انتشارات فردوس مهر : ۰۹۱۴۸۱۰۳۶۳۹
آدرس وب سایت : www.ferdowsmehr.ir
آدرس شبکه‌های اجتماعی : [ferdowsmehr](https://www.ferdowsmehr.ir)

فهرست

۳	فهرست
۱۴	پیشگفتار به نام خدا
۱۸	مقدمه مؤلف به نام خدا
۲۳	مانده از قافله‌ی عشق
۲۴	عشق مردان خدا
۲۵	با درد عشق آشنایم کن
۲۶	تو راه ارتقای عشق
۲۷	هدیه ای از ذات حق
۲۸	شب یلدا گذرد
۲۹	جانانه گشته‌ام من
۳۰	نقطه خال
۳۱	فال روی تو
۳۲	بال پروانه‌ی عشق
۳۳	باد ربیع
۳۴	چشم یاری دارم
۳۵	تشنه بوسه
۳۶	سایه عشق
۳۷	من سیه بختم
۳۸	پیرم و حس جوانی می‌کنم
۳۹	پیمان شکن نباشم
۴۰	شهر چشمانت
۴۱	کی رخ به ما نمایی
۴۲	کاش احساس مال من شود
۴۳	تمنای دل
۴۴	دل بازیچه
۴۵	خانه می‌خواهم چکار
۴۶	عشق‌های پوشالی
۴۸	عمر من پایان رسید
۴۹	جان نثار عشق

۵۰		بیا عاشق بمانیم
۵۱		گفتم مریض عشقم
۵۲		جنت خوش رویان
۵۴		بغض غوغا می کند
۵۵		نصیحت کردم
۵۶		جانفشانیها کنم
۵۷		خبرت نیست
۵۹		کمان قد من
۶۱		اختر تابان
۶۲		ساقی
۶۳		آواره‌ی دوران منم
۶۴		شمع شبستانم
۶۵		نتوان
۶۷		شبهای فراق
۶۹		مرغ دلم
۷۱		لطف حق
۷۲		مهر عشق
۷۳		عشق یعنی
۷۵		زاری دل
۷۶		کاش صداقت داشتی
۷۷		طایر قدس
۷۹		فجر دمیدن می کند
۸۰		دوش ماندم منتظر
۸۱		زلف مشکین
۸۲		دست بر ندارم
۸۳		غم وصال
۸۴		هلال ابروی تو
۸۵		شمیم گل
۸۶		ناز و عشوه
۸۷		کاش می شد
۸۸		دیوانه‌ام که من من

- ۸۹..... دل گر تو مرغ عشقی.....
- ۹۰..... جایی برای دلم هست.....
- ۹۱..... خاک رخت.....
- ۹۲..... نیست مرهم اقربا.....
- ۹۳..... درد فراق.....
- ۹۴..... خوش است.....
- ۹۵..... قبله گاه.....
- ۹۶..... نار دل.....
- ۹۷..... رعه‌ی دل.....
- ۹۸..... سلطان قلبم.....
- ۹۹..... عشق پدر.....
- ۱۰۰..... دیده ترم امشب.....
- ۱۰۱..... فدا کنم حریم دل.....
- ۱۰۲..... قاصد عشق.....
- ۱۰۳..... تبحر کلام.....
- ۱۰۴..... کاش دورنگیها نبود.....
- ۱۰۵..... حدیث عشق.....
- ۱۰۶..... ساقی میخانه عشق.....
- ۱۰۷..... دل به دریا می‌زنم.....
- ۱۰۸..... اجابت دعا.....
- ۱۰۹..... خاکستر دل.....
- ۱۱۰..... دلشاد باش.....
- ۱۱۱..... در آرزوی من است.....
- ۱۱۲..... بوی بهار.....
- ۱۱۳..... اشکم به رُخَم جاریست.....
- ۱۱۴..... سودای عشق.....
- ۱۱۵..... چه محتها که من دارم.....
- ۱۱۵..... بوی زلف.....
- ۱۱۶..... لب تو.....
- ۱۱۶..... نیست مرا جز تو کسی.....
- ۱۱۷..... گر هدايت می‌کنی.....

پیشگفتار به نام خدا

من و حسن دوران ابتدایی را در سال ۱۳۴۵ شروع کردیم. چون هم محلی بودیم راه مدرسه تا خانه را باهم طی میکردیم. همین امر باعث شد که با یکدیگر بیشتر در ارتباط باشیم و رفاقت و صمیمیتان عمیق تر شود تا اینکه همکلاسی‌های پایه چهارم ابتدایی مدرسه شاه عباس کبیر واقع در محله بالا باغ‌میشه‌ی اردبیل، در سال ۱۳۴۸ من و آقای حسن معتقد را پسر خاله هم می‌دانستند. به گفته آنها ما خیلی شبیه هم بودیم و تقریباً همیشه کنار یکدیگر بودیم. یک روز یکی از همکلاسی‌ها از من پرسید: شما دو نفر که خیلی شبیه هم هستید واقعا باهم نسبتی هم دارید؟ گفتم خب. ما پسر خاله هم هستیم. از آن روز به بعد همه ما را پسر خاله می‌دانستند. جدّاً من به مادر حسن، لطیفه خاله می‌گفتم. خاله زنی بود بسیار مهربان و خوش قلب که در حق من واقعا مادری می‌کرد. خدا روحش را شاد کند.

من و حسن تقریباً از اول ابتدایی تا پایان راهنمایی باهم همکلاس بودیم. در ابتدای دوره دبیرستان ایشان در مدرسه نظام رشت ثبت نام کرد. اما من در اردبیل ماندم. خاطرات زیادی با هم داریم. اما از همه خاطرات خوش آیندتر این بود که در کلاس چهارم ابتدایی ما تقریباً هر یکشنبه‌ها درسی به نام «کار دستی» داشتیم. من اصلاً به این درس

علاقه نداشتیم. حسن اره کمانی گرفته بود و هر هفته عکس یکی از هنرپیشگان و یا مشاهیر ایران را بر روی تخته سه لایی می چسباند و بعد با اره کمانی آن شکل را می برید. هر هفته حسن کاردستی را به مرحوم آقای محمود نوذری نشان می داد و نمره می گرفت. همان کاردستی را هفته بعد من سر کلاس به معلم نشان می دادم. در طول یکسال تحصیلی من بخاطر تلاشهای حسن دغدغه کاردستی نداشتیم. زیبایی ماجرا این بود که نمره من از حسن حد اقل یک نمره بالاتر می شد. همه تعجب می کردند.

با شروع دوره دبیرستان ما از هم جدا شدیم و تقریباً از هم خبر نداشتیم. زندگی من فراز و نشیب خود را داشت و تقریباً در اردیبهشت می ماندم تا اینکه بعد از سال ۷۲ برگشت مجدد حسن به اردیبهشت همدیگر را پیدا کردیم. دو پسر خاله وقتی همدیگر را می دیدند که هر کدام سه چهار تا بچه قد و نیم قد داشتند. دیدار مجدد با حضور خانواده ها دوستی عمیق و پر رنگی را رقم زد.

در مورد حسن گفتن و نوشتن برای من سخت است. اما بطور مختصر می توانم بگویم که ایشان مرد روزهای سخت زندگی است. در دوستی سنگ تمام می گذارد. وفای به عهد بارزترین نشانه این مرد بزرگوار است. در سخت ترین روزها به کمک من آمده است.